



## گژخوانی تاریخ تشیع

محمدجواد رضایی

فصلنامهٔ مدرسه، ش ۴، مهرماه ۸۵

این مقاله که نقدی بر «قرائت فراموش شدهٔ کدیور» است، از زوایای مختلف ضعف‌های ایشان را بیان می‌کند.

در این مقاله ادعا شده که شیعیان در قرون سوم تا پنجم، امامان را واجد اوصافی چون: عصمت، علم لدنی و نصب و نص الاهی نمی‌دانستند، این اوصاف را اهل غلو با توجه به مخالفت امامان و عالمان شیعی بعد از قرن پنجم به آنها نسبت داده‌اند. در ادامه مدعاگر بیان داشته که، از آثار عالمانی چون: علامه مامقانی و علامه وحید بهبهانی و شهید ثانی این مطلب فهمیده می‌شود، درحالی که این افراد از معتقدان نظریهٔ امامان معصوم‌اند.

وی برای اثبات مدعای خویش به اظهارات چند تن از علمای شیعه تمسک می‌جوید. و نخستین شاهد را از کتاب تنقیح المقال، علامه مامقانی آورده، آنجا که می‌گوید: «اکثر آنچه امروز از ضروریات مذهب در اوصاف ائمه علیهم‌السلام شمرده می‌شود، در عهد سابق قائل شدن به آن غلو محسوب می‌شد»، نویسنده مقاله از این مطلب این‌گونه نتیجه گرفته است:

۱. مراد از غلو دقیقاً نسبت‌های فرابشری به امامان است و صرفاً فضایی خارق عادت و تفویض‌هایی که همگی به اذن خداوند است را دربر می‌گیرد.

۲. اختلاف مجزا بنیادی و عمیق دربارهٔ صفات و فضایل فرابشری ائمه در پنج قرن نخستین به شدت در میان اصحاب و علما مطرح بوده است.

۳. همان‌گونه که عبارت «آنچه امروز از ضروریات مذهب در اوصاف ائمه علیهم‌السلام شمرده می‌شود» نشان از غلبه این تفکر و اندیشه شیعی در هزارهٔ اخیر دارد و عبارت متقابل آن «در عهد سابق قائل شدن به این‌گونه امور غلو محسوب می‌شد» نیز نشان از نمایندگی تفکر منکر فضایل فرابشری ائمه و غلبه رویکرد بشری و صفات ائمه در قرون نخستین دارد.

وی اختلاف قدما در غلو و تقصیر را، در زمان‌های متفاوت اندکی توضیح داده و سپس نتایج نویسنده (کدیور) را این‌گونه نقد کرده است. با توجه به توضیح اختلاف قدما در غلو و تقصیر، نتیجه اول و دوم نویسنده مقاله درست است ولی در مورد نتیجه سوم دچار دو نوع مغالطه شده است:

۱. مغالطه «تعمیم ناروا»؛ این که اکثر آنچه را که امروزه ضروری مذهب می‌دانیم، عده‌ای در آن زمان آن را غلو می‌دانستند، به هیچ وجه نتیجه نمی‌شود که آن عده اکثریت داشتند.

۲. مغالطه «عامل نامربوط»؛ وی ادعا می‌کند اکثر شیعیان تا قرن پنجم معتقد بودند که، امامان شیعه منصوب و منصوص نیستند و علم لدنی ندارند و خطا پذیرند. سؤال این است از کجای عبارت، این مطلب را استنباط کرده است. مگر خود نویسنده تصریح نکرده یکی از کسانی که انکار سهو نبی و امام را مصداق غلو و ارتفاع دانسته‌اند، شیخ صدوق است؟ مگر شیخ مفید در طرف مقابل نگفت جواز سهو نبی و امام مصداق تقصیر و کوتاهی در حق پیامبر و امام است؟ مگر هر دوی اینها به تصریح خود و حتی به تصدیق نویسنده، معتقد به نص و نصب و علم لدنی و عصمت ائمه علیهم‌السلام نبودند؟ پس، از نظر منطقی باطل است.

در ادامه، نویسنده قرائت‌های فراموش شده دومین شاهد را، برای اثبات مطلب خود از مرحوم علامه وحید بهبهانی می‌آورد، که تقریباً مثل مطلب قبلی است و نقاد این‌گونه آن را نقد کرده:

قدما درباره ائمه به گونه‌های متفاوت می‌اندیشیدند و اعتقاد فراتر از حد را غلو می‌دانستند و علما بعد از قرن پنجم به گونه‌ای دیگر، در اینجا مثل مطلب اول مغالطه «تعمیم ناروا» صورت گرفته که از نظر منطقی اشتباه است. قبل از قرن پنجم بسیاری از شئون فرابشری مورد بحث در ائمه فراتر از ترسیم علما قرار می‌گرفت. مشایخ قم و احمد بن حسین بغدادی (ابن غضائری) از جمله منتقدان به جریان فرابشری صفات ائمه بوده‌اند. از سخن مرحوم بهبهانی مطلقاً این مطلب بر نمی‌آید، پس مغالطه عامل نامربوط بوده و منطقی کاذب است. محورهای اختلاف در صفات ائمه به گزارش علامه بهبهانی عبارت بوده است از: امکان صدور سهو، امور خلاف عادت، علم غیبی و غیره درست است، ولی باید در نظر داشت که قمی‌ها و بغدادی‌ها در صدور سهو و تفویض این اختلاف به سلب و ایجاب و در پاره‌ای دیگر اختلاف به شدت و ضعف بوده است.

صفت عصمت در گزارش علامه بهبهانی در زمره صفات اخلاقی ائمه نیست. آیا عصمت عقول به تشکیک و ذومراتب است (معصوم می‌دانستند) یا امری متواطی و دائر میان نفی و اثبات است برخلاف تصور، عصمت امری ذومراتب و مشکک است، چون حضور متکلمان شیعه، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام را از هرگونه معصیت، خطا و نسیان مصون می‌دانند.

نویسنده (کدیور) شاهد سومی را از حقائق الایمان شهید ثانی بیان کرده، که از پرسش و پاسخ شهید درباره ایمان به نبوت فهمیده می‌شود. به نظر شهید ثانی اگر کسی به امامت اعتقاد داشته باشد و پیروی از اوامر و نواهی ائمه را بر خود لازم بداند اما جزئیاتی از قبیل عصمت و نص الاهی و علم لدنی را باور نداشته باشد، ایمان و تشیع وی بعید نیست؛ این سخن بدفهمی نظر شهید ثانی است؛ چون در ادامه مطلب شهید، برخلاف این مطلب برداشت می‌شود.

بسیاری از کسانی که در عصر ائمه زیسته‌اند، از امامت تلقی بشری داشته‌اند نه تلقی فرابشری و به این دلیل در بین تلقی‌های مختلف اسلامی به تلقی تشیع رو آوردند که روایت علوی و دیگر ائمه را از لحاظ نظری متقن‌تر یافته‌اند. اولاً این دفاع مدرنیستی از نظریه امامت غیر معصوم از سخن شهید فهمیده نمی‌شود؛ علاوه بر این بر فرض قبول این مطلب از کتاب کثی گرفته شده که از نظر تاریخی کتاب معتبری نیست.

در ادامه مطلب، آقای کدیور برای دفاع از ادعای غیرمنطقی خود، شروع به معرفی چهره‌های شاخصی کرده که اعتقاد به قرائت فراموش شده دارند.

اولین نفر این غضائری است که نویسنده (قرائت‌های فراموش شده) مثل گذشته از مطالبی که امکان دارد که برخلاف برداشت‌های او باشد نتیجه قطعی گرفته است. در صورتی که در خیلی از مطالب این غضائری برخلاف گفته نویسنده (کدیور) استنباط می‌شود. دومین نفر، ابن جنید اسکافی است.

کدیور از این جمله که «گفتار ائمه آرای ایشان است» در مطالب این شخصیت استنباط بر غیر معصوم بودن امامان کرد و برای سخن خود دو شاهد یکی شیخ مفید<sup>۱</sup> و دیگر سیدمرتضی<sup>۲</sup> را بیان فرمودند.

شیخ مفید: ابن جنید در رساله خود به نام المسائل المصریه بیان فرموده که اخبار وارده از ائمه در بعضی اختلاف دارند و این دلیل بر قائل شدن به رأی ائمه است.

سیدمرتضی: ابن جنید بیان داشته که بین علم پیامبر و علم جانشینان او فرق است. ابن جنید از معدود کسانی است که عالمان شیعه آرای مختلف و حتی متضاد درباره او دارند و شیخ مفید و سیدمرتضی به این عقیده‌اند.

سومین گروه: مشایخ قم هستند. از جمله یکی از این‌ها شیخ صدوق است که اولین درجه در غلو، نفی سهو از پیامبر<sup>ﷺ</sup> است. سه باور ذیل در قم در قرون سوم و چهارم تلقی به قبول بوده است:

اولاً؛ شیعیان سهو و فراموشی را خارج از حوزه تبلیغ و نبوت برای پیامبر و به طریق اولی برای امام مجاز می‌دانستند.

ثانیاً؛ شهادت ثالثه در اذان و اقامه را در این دوره عالی می‌دانسته‌اند.

ثالثاً؛ موقوفه معتقد به اوصاف فرابشری ائمه بودند و مشایخ قم، منکر چنین صفاتی.

لازمه ذیل نتیجه اول باید این باشد که شامل وحی و عصمت هم باشد که این‌طور نیست. نتیجه دوم او هیچ ربطی به موضوع بحث ندارد. و در قسمت آخر نتیجه باید گفت چگونه مشایخ قم را مذکر چنین صفاتی می‌دانید در صورتی که شیخ صدوق از افراد معتقد به این اوصاف بشری است؟

شیخ مفید: «بر ما جماعتی از قم وارد شدند که مرتکب گناهی آشکار در دین شدند که ائمه را از مراتبشان پایین‌تر جلوه می‌دادند....»

ایشان (کدیور) در مورد این جمله می‌گوید: ۱. مشایخ قم منکر علم لدنی بودند و علم امام را اکتسابی می‌دانستند.

۲. ائمه قبل از القای علم به قلبشان از بسیاری علوم شرعی بی اطلاع اند.

۳. نسبت غلو به منکران سهو النبی و امام، نشان از نگاهی بشری به مساله دارد.

اولاً کدیور بد ترجمه کرد (ورائنا من يقول - کسی را دیدم که می گفت نه کسانی را دیدم. مورد اول نتیجه که اشتباه است چون یک نفر بیشتر نبوده که این نظر را داشت. نتیجه دوم ایشان هم موجب ابطال گفته اش است، چون احکام دینی از سوی خداوند به قلب ائمه علیهم السلام الهام می شود و این نوعی علم لدنی است نه اکتسابی و در مورد نتیجه آخر همان طور که قبلاً ذکر کردیم سهو نبی یا امام هیچ تلازمی با انکار عصمت و دیگر اوصاف فرابشری ندارد. مطالبی که کدیور از شواهد خود بیان کرده هیچ یک بر مدعای او دلالت ندارند پس یاد رک او اشتباه بوده یا مغالطه کرده است.

## قدرت در اندیشه فوکو

سیدحسین امامی

مردم سالاری، ش ۱۳۶۰، ۸۵/۷/۲۰

قدرت را در اندیشه فوکو جایگاهی می داند که عامل تعیین کننده تغییرات تاریخی است و در همه سطوح و زوایای اجتماعی گسترده است. منحصر به یک گروه و طبقه نیست و لذا دارای ماهیتی سیال است و هرگز نمی توان آن را بی اثر و متلاشی کرد و شبکه قدرت را با کودتا و انقلاب تغییر داد. تحلیل فوکو از قدرت، بیانگر اغواکنندگی بیشتر آن در اندیشه مدرن نسبت به تحلیل سنتی از قدرت است. فوکو در تحلیل خود به دنبال تبیین این بوده که پشت ظاهر جامعه مدرن، خواست سلطه پنهان است و فرد در جامعه مدرن تحت عنوان حقیقت یا رهایی، تن به سلطه می دهد. در اندیشه فوکو، مفهوم کلی و جهان گستر، حقیقت همواره مشخص، محلی و وابسته به شرایط است.

جامعه انسانی همواره بر نظام قدرت استقرار است و لذا تغییر نظام انتقال از یک نظام قدرت به یک نظام قدرت دیگر و از آنجایی که هر قدرت، تعبیر خود را حقیقت می داند، لذا گریز از قدرت به آزادی خیالی بیش نیست. در نگاه فوکو بین قدرت و استبداد تفاوت قائل شده است. فوکو در بیان روابط قدرت، توجه به نکاتی دارد که عبارت است از:

۱. این روابط ریشه در اعماق جامعه دارد؛

۲. نمی توان صرفاً آن را در مرز طبقات یا رابطه دولت و شهروندان جست و جو کرد؛

۳. خود را اکتفا به باز تولید و بازبینی خود نمی کند؛

۴. در عین استمرار، شباهت و قرابتی در آن نیست.

فوکو همانند نیچه می پذیرد که تمام زندگی قدرت است، ولی به جای انکار ناممکن قدرت، به دنبال تعدیل آن است. فوکو معتقد است که، قدرت را باید نخست در چندگونگی روابط نیروهایی دانست که ذات قلمرو آن و جزء ساختار آن هستند. مفهوم گفتمان در اندیشه فوکو از مفاهیم اساسی است که گفتمانها موضوعات را می سازند و در فرآیند سازندگی